

راهی به این درجه از ایمان رسیدند؟ ما کجای کاریم؟ چقدر باید برویم از چه راهی باید برویم تا به آنها برسیم؟ درازای این همه ایثار و از خود گذشتگی آنها وظیفه ما چیست؟ آیا راهی برای جبران هست؟ آیا میشود بذل جانشان را با چیزی جبران کرد؟ آیا... فقط کافیست چند لحظه عمیقاً به این سوالات فکر کنیم. همین افکار کافیست، تا کل زندگی ما را تحت الشعاع قرار دهد. اما آیا به اندازه لحظه ای فکر کردن حاضریم وقت بگذاریم برای تغییر این زندگی؟!

قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین

دروغگو کیست؟ آنکه کلمات و سخنانی خلاف واقع می گوید؟ یا نه فراتر از آن کسی که گفتار و کردارش یکی نیست و... نظر کردن یعنی دیدن همراه فکر کردن. دیدن و عبرت گرفتن شاید همین مسئله باعث شد به دنبال نوشتن بروم. گرچه قبلاً مینوشتیم. اما درحد مقاله یا داستان کوتاه برای نشریه دانشگاه بود.

از وقتی به لطف امام مهربانیها به کنیزی درگاهش پذیرفته شدم توفیق شرکت در کلاسهای نویسندگی درانجمن ادبی نورا به سرپرستی سرکارخانم مریم عرفانیان نویسنده شصت عنوان کتاب در زمینه دفاع مقدس برایم حاصل شد. قرار بود برای اولین قدم طرح زندگی شهیدی را ارائه دهم که پراز فراز و نشیب باشد. در همین راستا توفیق حضور در جمع دوره‌می خانواده شهدا برایم فراهم شد و به جرأت میتوانم بگویم که این شهید رضا اسماعیلی بود که مرا برای نوشتن انتخاب کرد. ماجرای چگونگی این انتخاب را بزودی در کتاب خواهید خواند.

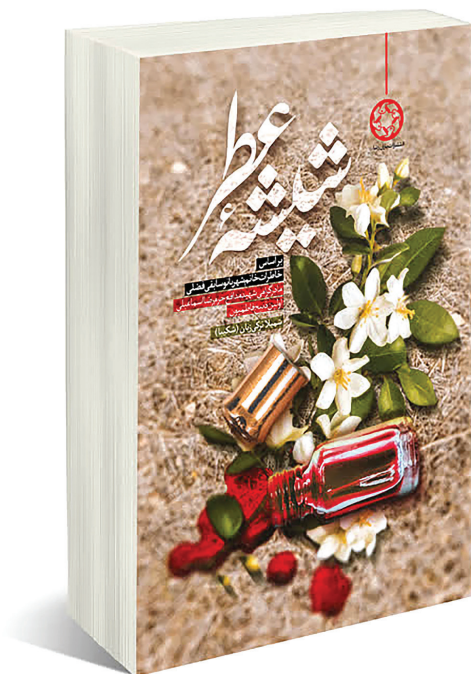
صحبت از فراز و نشیب بود. زندگی سراسر فراز و نشیب این شهید به حدی بود که از بیان بسیاری از آنها منع شدم و جالب است بدانید این فراز و نشیب برای خود من در طول دو سال نوشتن و مراحل چاپ کتاب به حدی بود که همگان را به تعجب واداشت.

درست بعد از اینکه شروع به مراحل اولیه مصاحبه کردم. بیماری کرونا همه گیر شد. بارها وقفه افتاده بود ولی این بار بیماری گرفتارم کرد و تا حد مرگ برد.

خوب یادم هست شنبی که از شدت تب، توان نشستن هم نداشتم. رو به قبله شدم از همه چیز وهمه کس دل بریده بودم. گوشی را برداشتم و به مادر شهید ( خانم شهربانو سابقی فضلی) زنگ زدم. هنوز صداهای ضبط شده را دارم.

مادر که گوشی را برداشت حلالیت طلبیدم و عذر خواهی کردم که: «مادر منو ببخشید که نتونستم کتاب آقارضا رو تموم کنم.» و مادر که مرا دخترم صدا میزد گفت: «نه خدا نکنه نگو این حرفارومادر، برات شمع روشن میکنم و از آقا رضا میخوام برات دعا کنه زود خوب بشی.»

اشکی داغ از گوشه چشمم سرازیر شد روبه رضا گفتم: «یادته خودت خواستی پیام ؟ راهو نشونم دادی! ببخش



## چرا کتاب رضا اسماعیلی را نوشتم؟

● شمیلا ترکی زبان

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ...

از عمل تا ادعا راهی ست بس پر ماجرا

مرد ره می بایدش بی ادعایی با خدا

شهید و شهادت در کشور ما امری است شناخته شده. اینکه انسانی به این حد از درک و معرفت برسد که جان شیرینش را برای دفاع از جان هم نوعانش درطبق اخلاص گذاشته و فدایی راه دین و اعتقادات راسخ خود شود جز به ایمان کامل میسر نیست. سوال اینست آنها چه دیدند؟ و از چه

روایت زندگی ابو سه نقطه

روایتی از شهید مدافع حرم «رضا اسماعیلی» اولین ذبیح جبهه مقاومت اسلامی و لشکر فاطمیون در سوریه - کاری از مرکز رسانه ای فاطمیون - کارگردان: علیرضا باغشنی. برای مشاهده این مستند نمایه کیو آر کد مقابل را اسکن کنید.

